

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

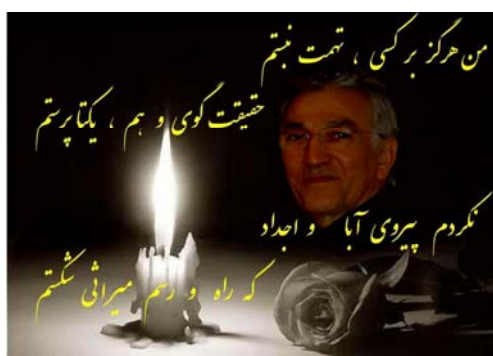
afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

نعمت الله مختارزاده

۲۴ اگست ۲۰۱۸



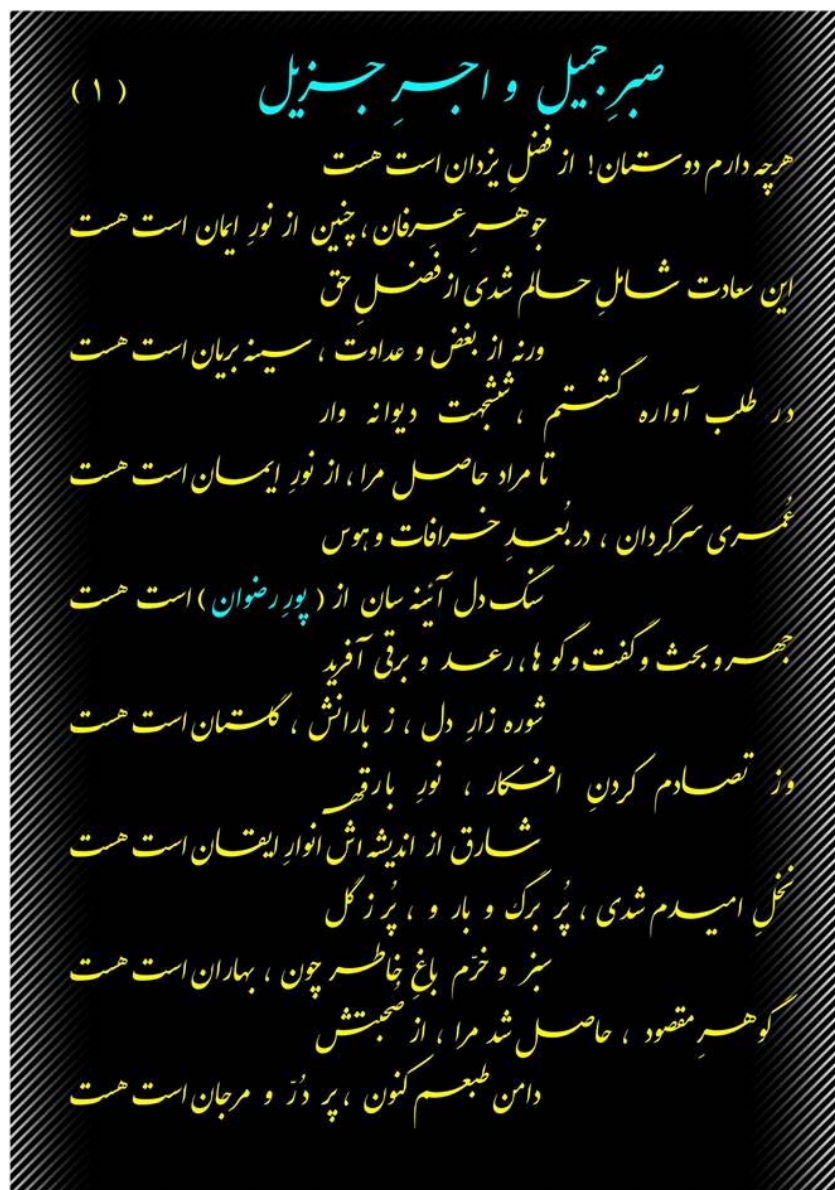
## صبرِ جمیل و اجرِ جزیل

جوهرِ عرفان، چنین از نورِ ایمان است هست  
ورنه از بغض و عداوت، سینه بریان است هست  
تا مراد حاصل مرا، از نورِ ایمان است هست  
سنگِ دل آئینه سان از (پورِ رضوان) است هست  
شوره زارِ دل، ز بارانش، گلستان است هست  
شارق از اندیشه اش، انوارِ ایقان است هست  
سبز و خرم باغِ خاطر چون، بهاران است هست  
دامنِ طبعم کنون، پر دُرّ و مرجان است هست  
زان سبب چاکِ گریبان، تا به دامن است هست  
جای شان خالی کنون در بین یاران است هست  
ثابت و راسخ به عهد و هم به پیمان است هست  
خامه بشکسته ام، دایم به جولان است هست  
خلقت و ختم و قیامت های، شایان است هست  
فرقِ پا و سر ز فهمم، بس گریزان است هست  
وای، از هرسو به فرقم، سنگِ طفلان است هست  
شانه غیرت ز گیسویش پریشان است هست

هرچه دارم دوستان! از فضلِ یزدان است هست  
این سعادت شاملِ حالم شدی از فضلِ حق  
در طلب آواره گشتم، ششجهت دیوانه وار  
عُمری سرگردان، در بُعدِ خرافات و هوس  
جهر و بحث و گفت و گو ها، رعد و برقی آفرید  
و ز تصادم کردن افکار، نورِ با رقه  
نخلِ امیدم شد، پُر برگ و بار و پُر ز گل  
گوهرِ مقصود، حاصل شد مرا، از صُحبتش  
هست و بودم شد فدای، جوهرِ پندار او  
(پورِ رضوانی رضوان) بود، محبوبِ همه  
پیرو، عبدالبهاء و خادمِ امرِ بهاء  
بسکه در پندارِ شان تحقیق کردم روز و شب  
عطر گل‌های وصالِ درگه محبوبِ جان  
ناچشیده از می نایش، چنان مست و خراب  
تا نهادم پا، به صحرای جنونِ عاشقی  
شام هجرانیکه بودی، مژده صبح وصال

هست و بودم در رهش حاضر به قربان است هست  
 جوهر اندیشه ها، هرسو گریزان است هست  
 (وحدتِ عالم)، شعار ما غریبان است هست  
 بر نثارِ مقدمش، لعلِ بدخشان است هست  
 جذبِ میثاق از وفای، عهد و پیمان است هست  
 زانکه ایقانم ترا از بحثِ ایشان است هست  
 هم سزاوار از تو او را، بحرِ غفران است هست  
 از منت با ز ماند گانش را، بدینسان است هست  
 (نوه)ها و هم به (خواهر زاده) ها شان است هست  
 یاد گاری، که شاید، بین یاران است هست

رفت از کف طاقت و تاب و ز دل صبر و قرار  
 در دیارِ حیرتش، عقل و خرد را راه نیست  
 با (تحریقِ حقیقت)، فارغ از هر حُب و بغض  
 بهر (تعديلِ معیشت)، کوششی با جان و دل  
 از صراطِ امتحانش، تا گذشتم، نقدِ جان  
 روح شان بادا قرین رحمت، پروردگار!  
 ای خدا! در جنتِ فردوس اعلایت مقام  
 مسئلت، صبرِ جمیل و همچنان اجرِ جزیل  
 هم به (نوشین) و (ریاض) و (خواهران) مهربان  
 "نعمت" این ناچیز را، بر یا د بودش ز درقم



هست و بودم شد فدای ، جوهر پندار او ( ۲ )  
 زان سبب چاک گریبان ، تا به دامن است هست  
 ( پورِ رضوانی رضوان ) بود ، محبوب همه  
 جای شان خالی کنون در بین یاران است هست  
 پیرو ، عبدالبهاء و ، خادم امر بهاء  
 ثابت و رنج به عهد و هم به پیمان است هست  
 بسکه در پندار شان تحقیق کردم روز و شب  
 خامه بگشته ام ، دایم به جولان است هست  
 عطر گهای وصال در که محبوب جان  
 خلقت و ، تم و ، قیامت های ، شایان است هست  
 ناپشیده از می نایش ، چنان مست و خراب  
 فرق پا و سر ز نسیم ، بس گریزان است هست  
 تا نهادم پا ، به صحرای جنون عاشقی  
 دای ، از هر سو به فرغم ، سب طفلان است هست  
 شام ببرانیکه بودی ، مشرود صبح وصال  
 شان غیرت ز کیویش پریشان است هست  
 رفت از کف طاقت و تاب و ، از دل صبر و ترار  
 هست و بودم در رهش حاضر به قربان است هست

در دیارِ حیرتش، عقل و خرد را راه نیست ( ۳ )  
 جوهر اندیشه با، هر سوگیران است هست  
 با (تحریمی حقیقت)، فارغ از هر حُب و بغض  
 (وحدتِ عالم)، شعار ما غریبان است هست  
 بصر (تعديلِ معیشت)، کوششی با جان و دل  
 بر نشاءِ مقدمش، لعلِ بدخشان است هست  
 از صراطِ امتحانش، ناکذشتم، نقتدِ جان  
 جذبِ یشاق از وفای، عهد و پیمان است هست  
 روحِ شان بادا قسینِ رحمت، پروردگار!  
 زانکه ایستادم ترا از بحثِ ایشان است هست  
 ای خدا! در جنتِ فردوسِ اعلیٰ مقام  
 هم سزاوار از تو اورا، بحرِ غفران است هست  
 مسکت، صبرِ جمیل و، همچنان اجرِ جنیل  
 از منتِ بازماندگانش را، بدین سان است هست  
 هم به (نوشین) و (ریاض) و (خواهران) مهربان  
 (نوه) ما و هم به (خواهرزاده) هاشان است هست  
 «نعمت» این ناپخیز را، بر یادبودش زدر قسم  
 یادگاری، که شاید، بینِ یاران است هست